

نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز

فریبا قطره

۱ مقدمه

تهیه و تدوین فرهنگ، که از قدیم‌ترین فعالیت‌های زبانی است، امروزه در سراسر دنیا با استفاده از روش‌های علمی انجام می‌شود؛ اما فرهنگ‌نویسی در ایران هنوز هم بیشتر متأثر از شیوه سنتی است و با معیارهای جهانی تناسب چندانی ندارد. در مقاله حاضر می‌کوشیم تا، با اتکا به مباحث و مبانی زبان‌شناسی، روش علمی‌تر و معتبرتری برای تدوین فرهنگ ارائه کنیم. به این منظور، پس از ذکر مقدمه و ارائه نظریات برخی از پژوهشگران درباره ارتباط زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی، به نقش زبان‌شناسی در مراحل مختلف تدوین فرهنگ و تهیه بخش‌های گوناگون آن پرداخته می‌شود.

سنت فرهنگ‌نگاری در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و رد آن را می‌توان تا زمان ساسانیان نیز دنبال نمود (TAHERIAN 2002, p. 143). تاکنون فرهنگ‌های متعدد و متنوعی برای زبان فارسی تدوین شده است که از آن جمله می‌توان به لغت فرس، صحاح‌الفرس، معیار جمالی، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع، در قرون گذشته، و نیز لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی (محمد معین)، فرهنگ معاصر فارسی امروز (غلامحسین صدری افشار)، فرهنگ فارسی عامیانه (ابوالحسن نجفی) و فرهنگ بزرگ سخن (به سرپرستی حسن انوری) در قرن حاضر اشاره کرد.

بررسی اجمالی فرهنگ‌های فارسی تا به امروز نشان می‌دهد که اغلب آنها را یا ادبا تدوین کرده‌اند یا رویکردی تجویزی و مبتنی بر متون ادبی، به‌ویژه نظم، ناظر بر تدوین

آنها بوده است. علت اصلی این امر را می‌توان در اهداف آنها جستجو کرد که عمدتاً ثبت لغات ادبی، به‌ویژه لغات شعری کهن یا منسوخ، بوده است و مؤلفان آنها توجهی به زبان زنده‌گفتاری و نوشتاری نداشته‌اند یا گاه مانند برهان قاطع به قصد استفاده‌کسانی که در جامعه غیرفارسی‌زبان به سر می‌بردند تدوین شده بودند (سامعی ۱۳۶۸، ص ۷۲). البته، اغلب فرهنگ‌هایی که در دوران معاصر برای زبان فارسی تهیه شده‌اند، علاوه بر ثبت واحدهای زبانی کهن یا منسوخ ادبی، واژه‌ها و ترکیبات زنده و فعال زبان را نیز ذکر کرده‌اند. اما مشکل عمده‌ای که در اکثر آنها مشاهده می‌شود فقدان روش علمی و توجه نکردن به مبانی زبان‌شناختی است. شاید علت اصلی این امر جوان بودن و نوپایی علم زبان‌شناسی در دنیا، به طور عام، و در ایران به طور خاص باشد؛ زیرا، اگرچه قدمت مطالعات زبانی در دنیا به دوره افلاطون و حتی پیش از آن می‌رسد، علم زبان‌شناسی، در مفهوم امروزی خود، در اواخر قرن نوزدهم پا به عرصه گذاشت و در ایران نیز تا دههٔ چهل هنوز به عنوان رشته‌ای دانشگاهی پذیرفته نشده بود. اما زبان‌شناسی با چنان سرعتی مراحل تکوین و گسترش را پیموده است که نه تنها امروزه خود تبدیل به علمی وسیع با زیرشاخه‌های متنوع شده بلکه موجبات پیدایش بسیاری از حوزه‌های میان‌رشته‌ای مانند جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، عصب‌شناسی زبان و ... را نیز فراهم نموده است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان‌شناسی امروز این است که تنها یک علم نظری محسوب نمی‌شود بلکه دستاوردهای آن به صورت عملی و کاربردی نیز قابل استفاده است. پیدایش زبان‌شناسی کاربردی راه را برای استفاده‌های عملی از مباحث نظری زبان‌شناسی هموار کرده است، به طوری که در بسیاری از حوزه‌ها و علوم و فنون، از جمله ترجمه، آموزش زبان، مطالعات ادبی، گفتار درمانی و فرهنگ‌نویسی، شاهد بهره‌گیری از این علم هستیم. به‌خصوص، در فرهنگ‌نویسی نوین، علم زبان‌شناسی به قدری کاربرد دارد و چنان با تاروپود آن عجین شده است که امروزه در سراسر دنیا فرهنگ‌های معتبر با استفاده از روش‌ها و دستاوردهای این علم تدوین می‌شوند و به هیچ‌روی نمی‌توان تدوین فرهنگ را بدون استفاده از علم زبان‌شناسی تصور نمود.

اما، علی‌رغم تمامی این فواید و کاربردها، متأسفانه علم زبان‌شناسی در ایران هنوز جایگاه درخور خود را نیافته است و فضای مناسب برای استفاده‌های عملی از آن، به‌خصوص در زمینه فرهنگ‌نویسی، فراهم نشده است. این امر در فرهنگ‌هایی که تاکنون برای زبان فارسی تهیه شده‌اند به‌روشنی مشهود است. از این رو، هدف از نگارش مقاله حاضر، پرداختن به نقش زبان‌شناسی در تهیه و تدوین فرهنگ است، با این قصد که فرهنگ‌نویسان و تدوینگران فرهنگ بتوانند هرچه بیشتر از دستاوردهای نظری و عملی علم زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی بهره‌مند شوند و دین زبان‌شناسی به فرهنگ‌نویسی نیز ادا شود.

۲ دیدگاه‌های نظری

فرهنگ‌نویسان و پژوهشگران رویکردهای نظری متفاوتی نسبت به فرهنگ‌نویسی دارند. گروهی آن را رشته‌ای مستقل در نظر می‌گیرند و گروهی دیگر آن را یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی می‌دانند. در اینجا، به منظور آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های نظری رایج در زمینه فرهنگ‌نویسی، برخی از آنها معرفی می‌شود.

زگوستا^۱ (1971) فرهنگ‌نویسی را بخشی دشوار از زبان‌شناسی می‌داند و آن را در حوزه مطالعات مربوط به واژگان و معناشناسی قرار می‌دهد. به اعتقاد او، فرهنگ‌نویس باید، علاوه بر آشنایی با کل نظام یک زبان، به کاربرد آن در جامعه زبانی نیز واقف باشد (p.15). وی بر این باور است که با استفاده از نظریه‌های مطرح در زبان‌شناسی بهتر می‌توان مشکلات مربوط به فرهنگ‌نویسی را حل و فصل نمود (p.10).

لاندو^۲ (1984) فرهنگ‌نویسی را فعالیتی گروهی و تخصصی می‌داند و معتقد است بخش‌های مختلف آن را، مانند ریشه‌شناسی^۳، اطلاعات دستوری و تلفظ سرمدخل‌ها، باید متخصصان حوزه‌های مربوط مشخص کنند (p. 381).

1) L. Zgusta

2) S. I. Landau

3) etymology

سینکلر^۴ (1984) فرهنگ‌نویسی را کاملاً مرتبط با زبان‌شناسی می‌داند و معتقد است در فرهنگ‌نویسی باید بر یافته‌های زبان‌شناسی متن^۵ و کاربردشناسی زبان^۶ که با کاربرد زبان در ارتباط‌اند تمرکز بیشتری شود (pp. 9-11).

سونسن^۷ (1997) معتقد است در امر تدوین فرهنگ دو گروه دخیل‌اند: متخصصان رشته‌های علمی مختلف، مانند زیست‌شناسی، فیزیک، ریاضیات و ...، و زبان‌شناسانی که در بخش‌های مختلف زبان‌شناسی، مانند تلفظ، تعیین گونه‌های زبانی مختلف، ریشه‌شناسی و جز آن تخصص دارند (p. 101).

هارتمان^۸ (1998) فرهنگ‌نویسی را رشته مستقلی می‌داند که با نظریه‌ها و اصول رشته‌های گوناگونی، از جمله اطلاع‌رسانی، ادبیات، نشر، فلسفه، و زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی و کاربردی در ارتباط تنگاتنگ است (p. six). به اعتقاد او، برای تدوین فرهنگ، لازم است که فرهنگ‌نویس مفهوم «واژه» را بداند و از چگونگی کاربرد آن در بافت میان‌فردی^۹ نیز آگاه باشد. از نظر او، مهم‌ترین رشته‌ای که بیش از سایرین به این مسئله کمک می‌کند زبان‌شناسی است، و فرهنگ‌نویسی امروز آگاهانه به نظریه‌های زبان‌شناسی، به‌طور عام، و معناشناسی واژگانی^{۱۰} به‌طور خاص، متکی است (1983, p.4).

جکسن^{۱۱} (2002) فرهنگ‌نویسی را شاخه‌ای از زبان‌شناسی می‌داند و معتقد است این فعالیت گروهی به متخصصان زبان‌شناسی در زمینه‌های مختلف، نظیر تلفظ، ریشه‌شناسی، صرف و واژه‌شناسی، نیاز دارد (p. 29).

گوس^{۱۲} (2004) معتقد است که امروزه فرهنگ‌نویسی رشته‌ای مجزا به شمار می‌رود اما تأثیرات فراوانی از زبان‌شناسی می‌پذیرد، به طوری که نقش زبان‌شناسی را در

4) J. Sinclair

6) pragmatics

8) R. R. K. Harimann

10) lexical semantics

12) R. H. Gouws

5) text linguistics

7) B. Svensen

9) interpersonal

11) H. Jackson

فرهنگ‌نویسی به هیچ‌وجه نمی‌توان نادیده گرفت (p. 201). وی، برای نمونه، به تمایز میان اطلاعات معناشناختی و اطلاعات دایرة‌المعارفی اشاره می‌کند، که تحت‌تأثیر زبان‌شناسی ساخت‌گرا^{۱۳} و نیز رویکردهای گوناگون به معناشناسی وازگانی ایجاد شده است، و اذعان می‌دارد که تأثیر زبان‌شناسی بر فرهنگ‌نویسی موجب شده است، در فرهنگ‌های عمومی، ماهیت، دامنه و نحوه ارائه اطلاعات معنایی تغییر نماید و پایه و مبنای معناشناختی‌تری پیدا کند (p. 195).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تمامی این صاحب‌نظران به نقش اساسی زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی اذعان دارند و بر کاربرد حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی در تدوین فرهنگ صحنه می‌گذارند.

۳ ارتباط زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی

چنان‌که دیدیم، از میان علوم و فنون گوناگونی که با فرهنگ‌نویسی در ارتباط است، زبان‌شناسی دارای جایگاه ویژه‌ای است و ارتباطی بسیار نزدیک با فرهنگ‌نویسی دارد. از نخستین مراحل تدوین فرهنگ، رد پای مباحث مختلف زبان‌شناسی در آن مشاهده می‌شود و تا آخرین مراحل نیز فرهنگ‌نویس به استفاده از مفاهیم و دستاوردهای این علم نیاز دارد.

به دلیل اهمیت موضوع، بخش حاضر به نشان‌دادن کاربرد زبان‌شناسی در مراحل مختلف تدوین فرهنگ اختصاص یافته است.

۳-۱ کلان ساختار^{۱۴}

کلان ساختار فرهنگ عبارت است از ساختار و نظام درونی کل فرهنگ، اعم از مدخل‌ها^{۱۵}، فهرست اعلام، جدول‌ها، و هرآنچه به عنوان نوعی اطلاع در فرهنگ ذکر می‌شود (HARTMANN 1998, p. 91). در بسیاری از فرهنگ‌ها، کلان ساختار شامل آرایش

13) Structural Linguistics

14) macrostructure

15) entries

الفبایی مدخل‌هاست، یعنی فهرستی از مدخل‌ها که بر حسب صورت نوشتاری و به ترتیب الفبایی مرتب شده‌اند. مهم‌ترین فعالیت‌های مربوط به بخش کلان ساختار فرهنگ عبارت‌اند از تهیه پیکره زبانی^{۱۶}، انتخاب واحدهای واژگانی^{۱۷}، طبقه‌بندی مدخل‌ها به اصلی^{۱۸} و فرعی^{۱۹}، و مرتب‌سازی مدخل‌ها، که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۳-۱-۱ تهیه پیکره زبانی

پس از تعیین خط مشی کلی فرهنگ، نخستین فعالیت مهم در حوزه کلان ساختار تهیه پیکره زبانی است که امروزه به زبان‌شناسی پیکره‌ای^{۲۰} و زبان‌شناسی رایانه‌ای^{۲۱} مربوط می‌شود. در اینجا، با توجه به دوره زمانی و گونه‌های زبانی تعیین شده برای تدوین فرهنگ، واحدهای زبانی از متون و منابع مختلف نوشتاری و گفتاری استخراج و به کمک رایانه در قالب پیکره زبانی گردآوری و سامان‌دهی می‌شوند. امروزه هیچ پروژه فرهنگ‌نگاری پیشرفته‌ای را نمی‌توان یافت که از پیکره‌های زبانی بهره‌گیری نکند (عاصی ۱۳۷۹، ص ۴۹۱)؛ و فرهنگ‌های معتبر دنیا بر مبنای پیکره‌های زبانی بسیار وسیع تهیه می‌شوند. برای نمونه، می‌توان به فرهنگ انگلیسی آکسفورد (OED) و نیز ویراست سوم فرهنگ بین‌المللی نوبل وستر (W3) اشاره کرد که بر مبنای پیکره‌های بزرگ چندصد میلیون واژه‌ای تهیه شده‌اند (کیفر ۱۳۷۲، ص ۷۴-۷۵). چنانچه پیکره از دقت و وسعت کافی برخوردار باشد، استفاده از آن مزایای فراوانی به همراه دارد که، از آن جمله، می‌توان به امکان استفاده از شواهد زبانی واقعی برای نشان‌دادن کاربرد و معنای عناصر زبانی، عدم نیاز به استفاده از شم زبانی^{۲۲} در تعیین بسامد وقوع واژه‌ها، نشان‌دادن ترکیبات مختلفی که واژه در آنها به کار می‌رود، و نشان‌دادن تمایزات سبکی موجود در واژه‌های هم‌معنا

16) linguistic corpus

18) main entry

20) Corpus Linguistics

22) linguistic intuition

17) lexical units

19) secondary entry

21) Computational Linguistics

اشاره کرد. (Singleton 2000, p. 199). اما مهم‌ترین فواید پیکره در فرهنگ‌نویسی، کمک به استخراج معانی و کاربردهای متفاوت واحدهای واژگانی و نیز پیدا کردن برخی واحدهای کمیاب است.

پیکره‌ای که مبنای تدوین فرهنگ جامع قرار می‌گیرد باید شامل حوزه گسترده‌ای از منابع نوشتاری باشد تا ابعاد و گوناگونی‌های زبانی را به خوبی بازنمایاند (کییفر ۱۳۷۲، ص ۷۳). براین اساس، تمایز قایل شدن میان ارزش ادبی و ارزش زبانی متون و توجه به ویژگی‌های زبانی آنها یکی از مهم‌ترین ملاک‌های انتخاب آنهاست، زیرا ممکن است یک متن از نظر ادبی بسیار ارزشمند باشد اما ارزش زبانی و به‌ویژه لغوی چندانی نداشته باشد و، در نتیجه، برای اهداف مدخل‌گزینی^{۲۳} و تهیه پیکره فرهنگ مناسب نباشد. برای مثال، آفرینندگان متون ادبی از انواع شیوه‌ها و فنون، مانند ابهام، ایهام، استعاره و مجاز بهره می‌گیرند تا به ارزش ادبی و زیبایی‌شناختی آثار خود بیفزایند و بدین منظور ناگزیر به انواع هنجارگریزی‌ها و هنجارشکنی‌ها متوسل می‌شوند؛ در حالی که فرهنگ‌نویس عموماً به دنبال هنجارهای زبانی است. براین اساس، انتخاب متون کهن و قدیمی مناسب برای گزینش واحدهای واژگانی بر عهده متخصصان فارسی قدیم یا کهن خواهد بود، زیرا این امر مستلزم آشنایی با ویژگی‌های صرفی و نحوی این متون است.

پیکره زبانی، علاوه بر تهیه فرهنگ، کاربردهای فراوان دیگری نیز دارد و ممکن است در تحلیل‌های گوناگون واژگانی، دستوری، کاربردشناختی و جز آن مورد استفاده قرار گیرد.

۲-۱-۳ انتخاب واحدهای واژگانی

یکی دیگر از مهم‌ترین فعالیت‌هایی که در حوزه کلان ساختار فرهنگ انجام می‌شود انتخاب واحدهای واژگانی، اعم از عمومی و تخصصی، به عنوان مدخل‌های فرهنگ است. در حوزه تخصصی، واژه‌ها و اصطلاحات خاص رشته‌ها و فنون و حرف مختلف

۲۳) منظور از مدخل‌گرینی، انتخاب واحدهای واژگانی، از متون مختلف، و ارائه آنها به عنوان مدخل‌های فرهنگ است.

انتخاب می‌شوند و، گرچه این امر با کمک متخصصان هر یک از این رشته‌ها و فنون انجام می‌شود، اصطلاح‌شناسی^{۲۴}، که یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی است، می‌تواند در انتخاب صحیح واحدهای تخصصی بسیار مؤثر باشد؛ زیرا این امکان را فراهم می‌آورد که واژه‌ها و عباراتی که در رشته یا فنّ مورد نظر به عنوان اصطلاح تخصصی به کار می‌روند به‌درستی شناسایی و انتخاب شوند.

از سوی دیگر، انتخاب مدخل‌ها در حوزه زبان عمومی نیز امری است دشوار که، بدون در نظر گرفتن ملاحظات زبان‌شناختی و به‌ویژه ملاک‌های صرفی، امکان‌پذیر نیست. از آنجا که، علاوه بر واژه‌ها، واحدهای زبانی دیگری نیز به عنوان سرمدخل‌های فرهنگ انتخاب می‌شوند، شناسایی و تشخیص آنها، بدون بهره‌گیری از علم صرف، اگر محال نباشد، بسیار دشوار خواهد بود (Malmkjaer 1991, p. 293). این واحدهای زبانی عبارت‌اند از:

الف) واحدهای کوچک‌تر از واژه، که عبارت‌اند از تکواژهای مقید^{۲۵} تصریفی^{۲۶} و اشتقاقی^{۲۷} (که در سنت مطالعات زبانی وند نامیده می‌شوند).

ب) واحدهای بزرگ‌تر از واژه، که عبارت‌اند از:
- واحدهای متشکل از اجزای دو یا چند واژه، مانند سرواژه (سرنام)ها^{۲۸}؛
- واحدهای متشکل از دو یا چند واژه کامل، مانند ترکیبات نحوی و اصطلاحات و عبارات.

گذشته از آن، در بسیاری از موارد، تعیین حد و مرز واژه و تشخیص واژه مرکب از گروه نحوی بدون اتکا به علم زبان‌شناسی امکان‌پذیر نیست. برای نمونه، تشخیص مرکب بودن یا نبودن عناصری مانند تخم مرغ، تخت‌خواب، کارت اعتباری، دفتر یادداشت، کیف دستی، بخاری دیواری، مداخله‌نگی، میز ناهارخوری، سوء تغذیه و غیرعادی تنها با توجه به ملاک‌های زبان‌شناختی و به‌ویژه صرفی ممکن خواهد بود که این امر به نوبه خود بر

24) terminology

25) bound morphemes

26) inflectional

27) derivational

28) acronyms

انتخاب مدخل‌ها تأثیر خواهد گذاشت. برای مثال، قایل بودن یا نبودن به فعل مرکب در زبان فارسی بر چگونگی انتخاب مدخل‌های فرهنگ تأثیر می‌گذارد؛ به طوری که، اگر به وجود فعل مرکب معتقد نباشیم، نباید واحدهایی مانند پاسخ‌دادن، انتظارکشیدن، طول‌دادن و دست‌زدن را یک واحد واژگانی مستقل در نظر بگیریم؛ در حالی که، به عقیده برخی صاحب‌نظران و براساس ملاک‌های نحوی، معنایی و آوایی، همگی این عناصر افعال مرکب‌اند و به عنوان کل‌های هم‌بسته در نظر گرفته می‌شوند (دبیرمقدم ۱۳۷۴، ص ۳۴-۴۱)، و به همین دلیل می‌توان آنها را مدخل‌های اصلی فرهنگ در نظر گرفت.

به این ترتیب، مشاهده می‌شود که نوع نگرش ما به زبان و عناصر زبانی در تعیین مدخل‌های فرهنگ دخالت مستقیم دارد.

طبقه‌بندی مدخل‌ها

۳-۱-۳

مسئله مهم دیگری که در بخش کلان‌ساختار فرهنگ مطرح است تنظیم مدخل‌ها و طبقه‌بندی آنها به اصلی و فرعی است. براساس ویژگی‌های صرفی، معنایی و نحوی واحدهای زبانی، می‌توان آنها را مدخل اصلی یا فرعی در نظر گرفت. مدخل‌های فرعی در حقیقت بخشی از خردساختار^{۲۹} مدخل‌های اصلی‌اند و در ذیل آنها قرار می‌گیرند. به همین دلیل، معمولاً نیازی به ارائه برخی از اطلاعات خردساختار، از جمله اطلاعات آوایی و ریشه‌شناختی، برای آنها نیست.

تعیین جایگاه مدخل‌های فرعی در فرهنگ نیز با توجه به ملاحظات معنایی و صرفی انجام می‌شود. برای مثال، عبارت دست کسی به دهانش رسیدن را می‌توان ذیل مدخل‌های اصلی دست، دهان و رسیدن آورد زیرا این عناصر به لحاظ معنایی یا واژگانی در حکم هسته عبارت‌اند. از سوی دیگر، نیازی به ذکر این عبارت ذیل مدخل حرف اضافه «به» نیست، زیرا، در ترکیبات و عباراتی از این دست، حروف اضافه معمولاً نقش معنایی پررنگی ندارند.

29) microstructure

باید توجه داشت که مدخل فرعی شدن به معنای کم‌اهمیت بودن واحد زبانی نیست بلکه به قصد سهولت در دستیابی به مدخل‌ها و نیز تکیه بر ارتباط معنایی و ساختاری مدخل‌های اصلی و فرعی صورت می‌گیرد. برای نمونه، اگر آش جو به صورت مدخل فرعی ذیل مدخل آش قرار بگیرد، اولاً، ارتباط معنایی آن با آش حفظ می‌شود؛ ثانیاً، به لحاظ ساختاری نیز نشان داده می‌شود که هسته واژگانی آن آش است. اما، اگر مدخل اصلی شود، در ترتیب الفبایی، مدخل‌های دیگری مانند آشامیدن، آشپز، آشتی، ... میان آن دو قرار می‌گیرند و، به این ترتیب، ارتباط معنایی و ساختاریشان نادیده گرفته می‌شود.

۳-۱-۴ مرتب‌سازی مدخل‌ها

از دیگر فعالیت‌های مهم مربوط به کلان‌ساختار فرهنگ، چگونگی مرتب‌سازی مدخل‌ها و ترتیب و نحوه ارائه اطلاعات مختلف است. از جمله مباحثی که در اینجا مطرح می‌شود انتخاب مؤلفه‌ای^{۳۰} است که قرار است به عنوان سرمدخل^{۳۱} شناخته شود. در اغلب فرهنگ‌ها، صورت املائی واحد واژگانی به منزله سرمدخل است؛ اما، در برخی نیز، معنا، تصویر، تلفظ (آوانگاشت) یا مؤلفه‌های دیگر نقش سرمدخل را ایفا می‌کنند.

نحوه قرارگرفتن مدخل‌ها در فرهنگ نیز به کلان‌ساختار مربوط است. بسیاری از فرهنگ‌ها مدخل‌ها را براساس ترتیب الفبایی سرمدخل‌ها تنظیم می‌کنند اما گاهی نیز در برخی از فرهنگ‌ها، مانند «فرهنگ زان سو»، ترتیب الفبایی مدخل‌ها بر مبنای حرف پایانی سرمدخل‌ها و از آخرین حرف به اولین حرف آنهاست.

یکی از مسائل مطرح در فرهنگ‌های الفبایی فارسی، تعیین محل قرارگرفتن واحدهایی است که در صورت نوشتاری آنها از علایمی استفاده می‌شود که در الفبای فارسی جایگاه مشخصی ندارند. برای نمونه، می‌توان به واژه‌های دارای «همزه» اشاره کرد. اینکه واژه‌هایی مانند جرأت / جرئت، مسأله / مسئله، سؤال / سئوال، و سوء در

30) component

31) head word

کجای فرهنگ می‌آیند نکته‌ای است که فرهنگ‌نویس باید در مورد آن تصمیم‌گیری کند. به‌طور کلی، شیوه‌دستیابی به مدخل‌های فرهنگ با توجه به اهداف فرهنگ تعیین می‌شود.

۳-۲ خردساختار

خردساختار فرهنگ عبارت است از طرح و ساختار داخلی هر مدخل، که متشکل از اطلاعات ریز و دقیق در مورد واحدهای واژگانی است (HARTMANN 1998, p. 94). خردساختار باتوجه به نوع و اهداف فرهنگ تعیین می‌شود. در فرهنگ‌های عمومی، معمولاً مهم‌ترین اطلاعاتی که برای واحدهای واژگانی ارائه می‌شود و خردساختار آن را تشکیل می‌دهند عبارت‌اند از املا، تلفظ، مقوله نحوی^{۳۲} (هویت دستوری)، اطلاعات سبکی، کاربردی و تاریخی، معنا و تعریف، شاهد/مثال، و اطلاعات ریشه‌شناختی. در برخی از فرهنگ‌ها، ممکن است اطلاعات دیگری نیز ذکر شود، مانند اطلاعات تصریفی، مترادف‌ها و متقابل‌های واحدهای واژگانی و جز آن (MALMKAER 1991, p. 294). مجموع اطلاعات ارائه‌شده برای هر واحد واژگانی یک مدخل را می‌سازد. هرچه اطلاعات ارائه‌شده در مدخل بیشتر و دقیق‌تر باشد و نحوه ارائه اطلاعات هماهنگ‌تر و یکدست‌تر، فرهنگ از اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود. براین اساس، توجه به خردساختار و بخش‌های تشکیل‌دهنده آن از مهم‌ترین وظایف فرهنگ‌نویس به‌شمار می‌رود.

این بخش به توصیف نقش زبان‌شناسی در تدوین خردساختار و تعیین بخش‌های تشکیل‌دهنده آن اختصاص دارد.

۳-۲-۱ سرمدخل

سرمدخل یکی از مؤلفه‌های مدخل و بخش آغازین آن است، که امکان دستیابی به

32) syntactic category

مدخل و اطلاعات آن را فراهم می‌کند. سرمدخل ممکن است هریک از مؤلفه‌های مدخل اعم از املا، آوانگاشت، تلفظ (در فرهنگ‌های رایانه‌ای) و جز آن باشد. چنان‌که گفته شد، در بسیاری از فرهنگ‌ها، صورت نوشتاری و املائی واحد زبانی به عنوان سرمدخل در نظر گرفته می‌شود. بنابراین معمولاً اولین اطلاعی که در مدخل چنین فرهنگ‌هایی برای واحد واژگانی ارائه می‌شود املا و اطلاعات نوشتاری آن است. اما در زبان فارسی ارائه این اطلاع در فرهنگ با دشواری‌هایی همراه است، زیرا برخی از واژه‌ها را به بیش از یک صورت می‌توان نوشت: دانشگاه / دانش‌گاه، کتابخانه / کتاب‌خانه، علاقمند / علاقه‌مند، جرأت / جرئت، اتاق / اطاق، اتومبیل / اتوموبیل، ایده‌آل / ایدآل ...

چنان‌که مشاهده می‌شود، اغلب این تفاوت‌های نوشتاری یا ناشی از اختلاف نظر در جدانویسی و پیوسته‌نویسی است یا بر اثر وجود دو یا چند نشانه نوشتاری مختلف برای یک آوای واحد پدید می‌آید یا در نتیجه منظورکردن یا نکردن نشانه برای یک واکه ایجاد می‌شود. در هر حال، در چنین مواردی، مسئله مهم انتخاب یک صورت نوشتاری به عنوان صورت اصلی و معیار است که هم در حکم اولین اطلاع مدخل باشد و هم، به هنگام نگارش سایر بخش‌های فرهنگ، مورد استفاده قرار گیرد.

از آنجا که استفاده از رسم‌الخط واحد یکی از روش‌های ایجاد هماهنگی در بخش‌های مختلف فرهنگ و برقراری یکدستی در کل آن است، می‌توان با بهره‌گیری از دستاوردهای حوزه صرف و نیز جامعه‌شناسی زبان در امر برنامه‌ریزی زبانی، به ویژه اصلاح خط و نظام نوشتاری، به روش هماهنگ و مناسبی برای ضبط صورت نوشتاری واحدهای زبانی در فرهنگ دست یافت.

مسئله دیگر مربوط به سرمدخل‌ها تعیین صورت اسنادی^{۳۳} است که عبارت است از صورت تصریف‌نشده نمادین واحد زبانی، که به عنوان اطلاع نوشتاری سرمدخل در فرهنگ ثبت می‌شود. معمولاً، برای هریک از مقوله‌های دستوری، صورت اسنادی

خاصی در نظر گرفته می‌شود؛ برای مثال، صورت اسنادی فعل‌ها صورت مصدری آنهاست، برای اسامی از صورت مفرد، و برای صفت‌ها و قیدها نیز از صورت ساده آنها استفاده می‌شود. اما انتخاب صورت‌های اسنادی، به‌ویژه برای مدخل‌های فرعی، گاهی با مشکلاتی همراه است؛ برای مثال، در بسیاری از ترکیبات و اصطلاحات، نمی‌توان صورت اسنادی معمول را به کار برد و، به جای آن، باید از صورت‌های تصریف‌شده واژه‌ها استفاده کرد:

آب‌های آزاد (و نه آب آزاد)

خدا شاهد است (و نه خدا شاهدبودن)

توجیه زبان‌شناختی این امر آن است که، اگر بپذیریم هدف از تهیه فرهنگ توصیف واحدهای واژگانی به همان شکلی است که گویشوران زبان آنها را به کار می‌برند، دیگر نمی‌توان در تمام موارد، به صورت تجویزی، از صورت‌های اسنادی برای سرمدخل‌ها استفاده نمود.

براین اساس، توجه به ویژگی‌های معنایی و صرفی واحدهای واژگانی و نیز چگونگی به‌کارگیری آنها به توسط گویشوران ممکن است در نحوه مدخل‌شدن آنها دخیل باشد.

۳-۲-۲ اطلاعات آوایی و تلفظی

در بسیاری از موارد، هدف از مراجعه به فرهنگ صرفاً دستیابی به اطلاعات آوایی واحدهای واژگانی است. صرف‌نظر از این موضوع، اطلاعات آوایی و تلفظی همواره از ضروری‌ترین بخش‌های خردساختار به‌شمار می‌روند، زیرا یکی از ملاک‌های مهم تمایز میان واحدهای واژگانی و ویژگی‌های آوایی و تلفظی آنهاست. بر این اساس، در فرهنگ‌های معتبر، برای مدخل‌ها اطلاعات آوایی دقیق، نظیر تلفظ، تکیه، کشش و مرزبندی هجایی ارائه می‌شود. برای ارائه اطلاعات آوایی دقیق باید از دانش متخصصان آواشناسی و واج‌شناسی بهره‌گرفت، زیرا تعیین مواردی مانند جایگاه تکیه و مرز هجا برای گویشوران عادی زبان و غیرمتخصصان بسیار دشوار و در مواردی نیز غیرممکن است و به اطلاع دقیق از دانش آواشناسی نیاز است. برای مثال، واژه سهل‌انگار را در

ظاهر می‌توان به دو صورت هجابندی نمود:

a. /sahl.en.gâr/

b. /sah.len.gâr/

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در هر دوی این هجابندی‌ها، تعداد هجاها یکسان است اما، از نظر علم آواشناسی و با توجه به ساختمان هجا در زبان فارسی، تنها تحلیل b پذیرفتنی است و تحلیل a مردود است؛ زیرا در فارسی هیچ هجایی با واکه آغاز نمی‌شود و اصولاً تمام هجاهای فارسی را تنها در قالب سه ساختمان هجایی می‌توان دسته‌بندی نمود که عبارت‌اند از cvc، cvcc، cvcc (نمره ۱۳۸۱، ص ۱۰۹). در حالی که، در تحلیل a، یک هجا با ساختمان vc دیده می‌شود که مغایر با اصول هجایی زبان فارسی است.

گاهی اوقات حتی تعیین تلفظ مدخل نیز به آسانی امکان‌پذیر نیست. این مسئله به‌ویژه در مورد واحدهایی مشاهده می‌شود که صورت املائی آنها با تلفظشان چندان هماهنگی ندارد. برای مثال، واژه «چهار» امروزه در زبان معیار تنها به صورت /çâhâr/ تلفظ می‌شود اما، چون اولین واکه بلند آن در نوشتار نشان داده نمی‌شود، در فرهنگ‌ها، تلفظ غیر رایج آن با واکه کوتاه /a/ نیز ذکر می‌شود و این امر تجویزی مغایر با توصیف زبان‌شناختی آن است.

علاوه بر موارد فوق، نکات اساسی دیگری نیز در اینجا مطرح می‌شود که برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- انتخاب الفبای آوانگاری مناسب برای نشان دادن واکه‌ها و همخوان‌های فارسی
- انتخاب علائم مناسب برای نشان دادن مؤلفه‌های زیرزنجیری^{۳۴}، نظیر تکیه و کشش
- نحوه اشاره به گونه‌های آوایی متفاوت عناصر زبانی، نظیر سَکته / سِکته، سَجه / سِجه

سَجه / سِجه

- ثبت تلفظ‌های گفتاری و حقیقی عناصر زبانی، نظیر /^hejtemâ/، /^heʃemâ/، و /^hztemâ/ برای واژه «اجتماع» (دیهم ۱۳۷۹، ص ۱۵).

تصمیم‌گیری درخصوص این موارد، با توجه به مبانی و اصول آواشناسی، منجر به ارائه دقیق و معتبر آوایی می‌شود.

۳-۲-۳ مقوله نحوی (هویت دستوری)

مهم‌ترین اطلاع نحوی که برای مدخل‌های یک فرهنگ ارائه می‌شود مقوله نحوی یا هویت دستوری آنهاست، زیرا با استفاده از آن، علاوه بر نقش دستوری واحد واژگانی، اطلاعات دیگری نیز در مورد چگونگی کاربرد آن در محور هم‌نشینی^{۳۵} به دست می‌آید. برای مثال، هنگامی که مقوله نحوی یک واحد واژگانی به عنوان اسم مشخص می‌شود، کاربرد فرهنگ به صورت غیرمستقیم درمی‌یابد که واحد واژگانی موردنظر را می‌توان در جایگاه فاعل، مفعول و متمم جمله به کار برد.

یکی دیگر از استفاده‌های فرهنگ‌نویس از علم زبان‌شناسی، و به‌ویژه حوزه نحوی در دستور، تصمیم‌گیری در مورد تعیین مقوله‌های نحوی اصلی و زیرمقوله‌های^{۳۶} احتمالی مورد نیاز در فرهنگ و طبقه‌بندی واحدهای واژگانی بر مبنای این مقوله‌ها و زیرمقوله‌ها و نیز یافتن راه حل مناسب برای مشکلاتی است که در این باره مطرح می‌شود. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– آیا استفاده از مقوله نحوی اسم به تنهایی برای اشاره به انواع اسم کافی است یا باید برخی از زیرمقوله‌های آن مانند اسم قابل شمارش، اسم غیرقابل شمارش، اسم ابزار و جز آن را نیز در فرهنگ گنجانند.

– آیا عناصری نظیر دو، سه و صد، طبق نظر برخی دستورنویسان سنتی، صفت محسوب می‌شوند (انوری و گبوی ۱۳۶۳، ص ۱۱۸) یا می‌توان مقوله نحوی عدد را برای آنها قایل شد (شفایی ۱۳۶۳، ص ۶۰).

برای پرسش‌هایی از این دست، که در زمره مشکلات فرهنگ‌نویسی به شمار می‌روند، با استناد به زبان‌شناسی می‌توان پاسخ‌های موجه و قابل قبولی یافت.

35) syntagmatic axis

36) subcategories

۳-۲-۴ اطلاعات سبکی، کاربردی و تاریخی

در اغلب فرهنگ‌های بزرگ، علاوه بر اطلاعاتی که تاکنون ذکر شد، اطلاعات سبکی، کاربردی و تاریخی مدخل‌ها نیز ارائه می‌شود. برای این منظور، معمولاً از برچسب^{۳۷}‌هایی استفاده می‌شود که شامل علائم اختصاری یا نمادهای خاصی است که برای اشاره به گونه‌های سبکی، زبانی یا کاربردی خاص به کار می‌روند (HARTMANN 1998, p. 80). به این موارد می‌توان گونه‌های تاریخی و حوزه‌های علمی را نیز اضافه نمود^{۳۸}. اهمیت این اطلاعات از این جهت است که گاهی تنها یا مهم‌ترین فرق میان دو سرمدخل ناشی از تفاوت‌های سبکی، کاربردی یا تاریخی است؛ برای مثال، تفاوت اصلی میان گزیدن و گزاددن ناشی از محاوره‌ای بودن گزیدن است (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۶۰۶۵). از سوی دیگر، تفاوت دو واژه عذراوری و عذرخواهی در این است که اولی متعلق به حوزه تاریخی قدیم (یا کهن) است و امروزه کاربرد ندارد، در حالی که دومی متعلق به فارسی امروز است (همان، ج ۵، ص ۴۹۸۸). گاهی نیز در یک واژه چندمعنا^{۳۹}، یک (یا چند) معنا متعلق به فارسی معاصر است و یک (یا چند) معنای دیگر متعلق به فارسی قدیم یا کهن. برای نمونه، می‌توان به واژه شوخ اشاره کرد که معنای امروزی آن آدم بذله‌گو است، اما، در قدیم، یکی از معانی آن گستاخ و بی‌پروا بوده است و در معنای چرک نیز به کار می‌رفته است.

برای تقسیم‌بندی زمانی و تاریخی عناصر زبانی، آگاهی از زبان‌شناسی تاریخی و آشنایی با زبان فارسی قدیم در کنار تسلط کافی بر متون مختلف متعلق به دوره‌های زمانی گوناگون ضروری است، زیرا شناخت و تعیین ویژگی‌های صرفی، نحوی، آوایی، معنایی و کاربردشناختی عناصر زبانی در دوره‌های زمانی مختلف بر عهده زبان‌شناسی تاریخی است.

37) label

38) معمولاً برای نشان دادن مقوله نحوی واحد واژگانی نیز از علامت اختصاری استفاده می‌شود: ص (= صفت)، ا (= اسم)، ...

39) polysemous

از سوی دیگر، انتخاب انواع برچسب‌های سبکی و کاربردی، نظیر ادبی، رسمی، محاوره‌ای، عامیانه و...، و تعیین مرز دقیق میان آنها و طبقه‌بندی واحدهای واژگانی بر مبنای آنها امری است که، بدون آگاهی از مباحث مطرح در کاربردشناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان، بسیار دشوار خواهد بود. برای مثال، تعیین این نکته، که واژه گاکول محاوره‌ای است یا عامیانه یا خیابانی^{۴۰}، به راحتی و صرفاً با استناد به شَمّ زبانی فرهنگ‌نویس امکان‌پذیر نیست.

۳-۲-۵ اطلاعات معنایی

یکی از مهم‌ترین اطلاعات موجود در فرهنگ اطلاعات معنایی واحدهای واژگانی است. به منظور ارائه اطلاعات معنایی، فرهنگ‌نویس موظف به انجام دو کار عمده است: تفکیک معنایی^{۴۱} و تعریف‌نگاری.

برای ارائه اطلاعات معنایی، مهم‌ترین و اصلی‌ترین کار فرهنگ‌نویس، پیش از تعریف، تفکیک معانی گوناگون یک واژه یا عبارت چندمعناست که با توجه به جایگاه آن در محور هم‌نشینی و رابطه‌اش با واحدهای واژگانی دیگری که در کنار آن در یک بافت واحد به کار می‌روند انجام می‌شود. برای این منظور، شواهد و جملات موجود در پیکره زبانی باید به دقت بررسی شوند تا معانی مختلف واحد واژگانی مورد نظر استخراج شود.

ترتیب ثبت معانی مختلف واحدهای واژگانی را نوع فرهنگ تعیین می‌کند. چنانچه فرهنگ تاریخی باشد، معمولاً ترتیب معنایی از قدیم‌ترین معنای سرمدخل آغاز می‌شود و به جدیدترین و متأخرترین معنا خاتمه می‌یابد. در سایر انواع فرهنگ‌ها نیز، عامل تعیین‌کننده معمولاً بسامد وقوع معانی گوناگون است که با استناد به پیکره زبانی و شَمّ زبانی گویشوران مشخص می‌شود.

به هنگام تفکیک معنایی واحدهای واژگانی، باید توجه داشته باشیم که رگه‌های

40) slang

41) sense discrimination

معنایی مشترک را در یک طبقه قرار دهیم. بر این اساس، واژه دسته در کیف، قابلمه، لیوان و مانند آن یک مفهوم مشترک را القا می‌کند؛ و همچنین زدن در ترکیبات ماتیک‌زدن، کرم‌زدن، لاک‌زدن، الکل‌زدن و پمادزدن یک معنای مشابه دارد و در ترکیبات لگدزدن، سیلی‌زدن، کشیده‌زدن و مشت‌زدن نیز یک معنای واحد و با معنای آن در ترکیبات گیتارزدن، پیانوزدن، تنبک‌زدن و شیپورزدن تفاوت دارد.

از سوی دیگر، برخی از تمایزات معنایی ناشی از ویژگی‌های آوایی و واجی عناصر زبانی، نظیر کشش و تکیه، است. برای مثال، واژه «سه»، اگر به صورت /se/ تلفظ شود، در مفهوم عددی به کار می‌رود اما، اگر واژه آن کشیده و به صورت /se:/ تلفظ شود، معنای نامساعدی و خرابی اوضاع را القا می‌کند. همچنین تمایز معنایی واژه‌های «ولی» (به معنای پدر یا مادر) و «ولی» (مترادف اما) ناشی از تفاوت در جایگاه تکیه است که در اولی، در هجای دوم، و در دومی در هجای اول است.

انجام‌دادن صحیح تفکیک معنایی در تدوین فرهنگ اهمیت بسیاری دارد، زیرا مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده درستی یا نادرستی اطلاعات معنایی ارائه‌شده برای سرمدخل است.

پس از تفکیک معنایی، نوبت به تعریف واحدهای زبانی می‌رسد. تعریف یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مدخل است که، از طریق آن، معنا(ها)ی واحد واژگانی مشخص می‌شود. با توجه به نوع فرهنگ و نحوه ارائه اطلاعات معنایی، می‌توان به انواع مختلفی از تعریف قایل بود، مانند تعریف تحلیلی (جنس و فصلی)، تعریف کاربردی و تعریف به مترادف، که هر کدام برای گروه معینی از مدخل‌ها مناسب‌اند.

در تعریف تحلیلی، ابتدا به طبقه معنایی کلی و بزرگی که واحد واژگانی مورد نظر به آن تعلق دارد اشاره می‌شود (جنس)، سپس وجه یا جوه تمایز میان آن واحد با سایر اعضای آن طبقه ذکر می‌شود (فصل).^{۴۲} از سوی دیگر، در تعریف کاربردی، فرهنگ‌نویس باید به موقعیت و بافتی که واحد واژگانی مورد نظر در آن به کار می‌رود

۴۲) مثال: قیمة = نوعی خورش (جنس) که از گوشت، لپه، سیب‌زمینی سرخ‌کرده، رب‌گوجه‌فرنگی، لیموعمانی و نمک درست می‌شود.

اشاره کند.^{۴۳} تعریف به مترادف نیز همان مترادف‌نگاری است و معمولاً به منظور پرهیز از ارائه اطلاعات تکراری در مدخل‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در تعریف‌نگاری واحدهای زبانی، می‌توان از حوزه‌های صرف و معناشناسی بهره گرفت. مثلاً برخی از واحدها را می‌توان با استفاده از ساختار صرفیشان تعریف نمود:

رمان نویس = کسی که شغل او نوشتن رمان است ...
 ویولن‌نواز = کسی که شغل او نواختن ویولن است ...

گاهی نیز، به عوض تعریف یک واحد زبانی، صرفاً می‌توان به ساختار صرفی‌اش اشاره کرد:

باغات = جمع باغ

پرید = ستاک^{۴۴} گذشته (بن ماضی) پریدن

در اینجا در اصل معنای واژه به معنای صورت پایه یا صورت اسنادی‌اش ارجاع داده می‌شود.

اما مهم‌ترین حوزه زبان‌شناسی که در تعریف واحدهای واژگانی می‌توان از آن استفاده کرد معناشناسی است. برای مثال، در تعریف تحلیلی برای انتخاب جنس (یا طبقه کلی) مناسب باید حوزه‌های معنایی را به درستی تعیین نمود و برای ارائه وجوه تمایز و فصل نیز می‌توان از مؤلفه‌های معنایی استفاده کرد. برای نمونه، در تعریف اولین معنای واژه مرد، حتماً باید به مؤلفه‌های معنایی [+انسان]، [+مذکر] و [+بالغ] اشاره نمود یا در تعریف واژه پلنگ باید مؤلفه‌های [+پستاندار]، [+گوشت‌خوار] و [+درنده] و مانند آن را ذکر کرد.

علاوه بر مؤلفه‌های معنایی، می‌توان از روابط مفهومی گوناگون میان واحدهای واژگانی نیز برای تعریف استفاده نمود. این روابط، در نظام معنایی زبان، میان مفاهیمی دیده می‌شود که ممکن است در ظاهر مستقل از یکدیگر به نظر برسند اما بین آنها ارتباط تنگاتنگی وجود دارد (صفوی ۱۳۷۹، ص ۹۹).

(۴۳) مثال: از = برای نشان دادن مبدأ زمانی یا مکانی ... به کار می‌رود.

مهم‌ترین روابط مفهومی که در تعریف‌نگاری می‌توان از آنها استفاده کرده به شرح زیرند:

الف) شمول معنایی^{۴۵}، رابطه‌ای است سلسله‌مراتبی میان یک مفهوم و مفاهیم تحت شمول آن (همانجا). در اینجا معنای یک واحد زبانی معنای یک یا چند واحد زبانی دیگر را نیز شامل می‌شود. برای مثال، مفهوم واژه گل مفهوم واژه‌های مینا، نرگس، زنبق، شیپوری و... را نیز در برمی‌گیرد.

ب) جزءواژگی^{۴۶}، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی است که میان اجزاء و کل تشکیل‌دهنده آن اجزاء برقرار است (همان، ص ۱۰۳). برای مثال، بازو، آرنج و میچ را می‌توان از بخش‌های مختلف دست به‌شمار آورد.

ج) واحدواژگی^{۴۷}، رابطه‌ای است میان دو واژه که یکی به عنوان واحد شمارش دیگری به کار می‌رود (همان، ص ۱۰۵). برای مثال، رابطه میان دست / کت و شلوار، حلقه / چاه، نفر / شتر، و... را می‌توان از این نوع در نظر گرفت.

د) هم‌معنایی یا مترادف^{۴۸}، یکی از شناخته‌شده‌ترین روابط میان واحدهای زبانی است که در آن دو یا چند واژه معنایی بسیار نزدیک به یکدیگر دارند. در تعریف به مترادف از این رابطه استفاده می‌شود و معنای سرمدخل به معنای واحد زبانی هم‌معنایش ارجاع داده می‌شود. از جمله مزایای استفاده از این روش، جلوگیری از تکرار زاید اطلاعات، رعایت اقتصاد زبانی و کاهش قابل توجه حجم فرهنگ است، مضافاً اینکه ارتباط معنایی میان دو یا چند سرمدخل مختلف نیز نشان داده می‌شود.

ه) تقابل معنایی^{۴۹}، رابطه‌ای است میان واحدهای دارای مفاهیم متضاد و متقابل مانند مرده / زنده.

معناشناسی در تعیین واحدهای زبانی هم‌حوزه برای ارائه تعاریف خوشه‌ای نیز نقشی مهم دارد. در اینجا واحدهای متعلق به یک حوزه معنایی انتخاب می‌شوند و

45) hyponymy

46) meronymy

47) portion-mass

48) synonymy

49) semantic opposition

همگی در کنار هم و با استفاده از یک الگوی واحد تعریف می‌شوند. اشتراک در حداقل یک ویژگی سبب قرارگرفتن واژه‌ها در یک حوزه معنایی می‌شود (همان، ص ۱۹۰). برای مثال، واژه‌های پدر، مادر، خواهر، برادر، عمو، عمه، دختردایی، پسرخاله، پدربزرگ، باجناق، جاری و ... حوزه روابط خویشاوندی را تشکیل می‌دهند و می‌توان آنها را به صورت خوشه‌ای براساس یک الگو تعریف نمود. مهم‌ترین حسن استفاده از تعاریف خوشه‌ای یکدستی تعاریف ارائه شده و نیز نشان دادن رابطه میان واحدهای هم‌حوزه است.

۳-۲-۶ شاهد و مثال

در اغلب فرهنگ‌های بزرگ و معتبر، به منظور روشن‌تر شدن معنا و کاربرد بسیاری از واحدهای واژگانی، برای هر یک از معانی آنها یک یا چند شاهد یا مثال ذکر می‌شود. چنانچه فرهنگ بر مبنای پیکره‌ای وسیع و جامع تدوین شده باشد، شواهد از میان همان پیکره انتخاب می‌شوند که این کار، علاوه بر شفاف‌سازی معنا و کاربرد، بسامد وقوع و اعتبار واژه موردنظر را نیز نشان می‌دهد. اما، اگر پیکره چندان وسیع یا دقیق نباشد یا اصلاً پیکره‌ای در کار نباشد، فرهنگ‌نویس ناگزیر از ساختن مثال خواهد بود. به عقیده برخی از صاحب‌نظران، برای بسیاری از واژه‌های زنده و پرکاربرد زبان تنها مثال کفایت می‌کند و شاهد بیشتر در مورد واحدهای زبانی ادبی، کهن یا منسوخ به کار می‌رود که صحت استعمال آنها نیاز به اثبات دارد (سامعی ۱۳۶۸، ص ۷۸). اما، به اعتقاد نگارنده، برای بسیاری از کاربردهای امروزی واحدها نیز باید شاهد آورد که از جمله، می‌توان به کاربردهای کنایی (یا مجازی) آنها اشاره کرد.

شواهد برگزیده از پیکره یا مثال‌های ساخته شده باید به گونه‌ای باشند که معنا و چگونگی کاربرد واحدهای زبانی را به روشنی مشخص کنند. از این رو، بهتر است گزینش شاهد یا مثال با توجه به اصول معناشناسی و کاربردشناسی زبان انجام شود. برای نمونه، شاهدی که برای واژه بشکه در معنای چاق ارائه می‌شود نباید بافتی رسمی یا ادبی داشته باشد، زیرا این واژه متعلق به گونه محاوره‌ای زبان است و شاهد باید این نکته را به خوبی نشان دهد. از سوی دیگر، برای واژه‌ای مانند اندیشیدن که متعلق به گونه

ادبی و رسمی است نمی‌توان از گونه عامیانه زبان شاهد آورد. بر این اساس، یکی از فواید شاهد یا مثال را می‌توان نشان دادن بافت‌های کلامی دانست که واحدهای زبانی در آن به کار می‌روند.

یکی دیگر از فواید شاهد یا مثال، نشان دادن باهم‌آیی^{۵۰} واحدهای واژگانی است. هنگامی که، در یک حوزه معنایی، میان واژه‌ها رابطه معنایی بنیادین وجود داشته باشد، باهم‌آیی مشاهده می‌شود (صفوی ۱۳۷۹، ص ۱۹۶). برای مثال، میان سگ و پارس کردن و نیز نان و بیات باهم‌آیی وجود دارد. حال، اگر شاهدی مانند «نان‌هایی که دو روز پیش خریده بودم بیات شدند» برای مدخل «نان» ذکر شود، باهم‌آیی آن با «بیات» نیز نشان داده می‌شود.

بی‌توجهی به نکاتی از این دست در انتخاب شاهد یا مثال نه تنها به مستندسازی و شفافیت تعاریف کمکی نمی‌کند بلکه موجب ارائه اطلاعات کاربردی یا معنایی نادقیق به کاربر می‌شود.

۳-۲-۷ اطلاعات ریشه‌شناختی

در فرهنگ‌های جامع و معتبر، اطلاعات تاریخی و ریشه‌شناختی واحدهای واژگانی بخشی از خردساختار را تشکیل می‌دهد. در اینجا منشأ واحد زبانی و مراحل تکوین و تغییر آن ذکر می‌شود. بسیاری از پژوهشگران، از جمله کیپفر (1984, p. 44)، معتقدند ریشه‌شناس‌ها باید متخصصان زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی باشند تا بتوانند در مورد تحول و تطور واحدهای زبانی با دقت و صراحت بیشتری نظر دهند. تعیین ریشه و منشأ سرمدخل‌ها در تفکیک معنایی، نحوه مدخل شدن و حتی تعریف آنها نقش دارد.

۳-۲-۸ اطلاعات تکمیلی

علاوه بر اطلاعاتی که تاکنون برشمردیم، در برخی از فرهنگ‌ها، اطلاعات دیگری نیز

50) collocation

در خردساختار ارائه می‌شود که بیشتر به رابطه میان یک مدخل با سایر مدخل‌ها می‌پردازد و به آن اطلاعات تکمیلی گفته می‌شود، از جمله این اطلاعات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) اطلاعات معنایی

– مترادف(ها): صرف‌نظر از استفاده از مترادف در تعریف سرمدخل‌ها، گاهی می‌توان، علاوه بر تعریف سرمدخل، واحدهای زبانی مترادف با آن را نیز ذکر کرد که هدف از این کار ارائه اطلاع اضافی و تکمیلی برای معنای سرمدخل است:

دنیا = [تعریف]، جهان

– متقابل(ها): در برخی از فرهنگ‌ها، علاوه بر ذکر مترادف برای سرمدخل‌ها، ممکن است به عنوان اطلاع تکمیلی به متقابل(های) آن نیز اشاره شود. در این صورت می‌توان ارتباط تقابلی میان دو یا چند سرمدخل را نشان داد:

شب = [تعریف]، مقابل روز

حال اگر به تقابل واژگانی^{۵۱} میان واژه‌ها اشاره شود، علاوه بر اطلاع معنایی، اطلاع صرفی نیز در مورد ساختمان واژه در اختیار کاربر قرار می‌گیرد؛ زیرا تقابل واژگانی به کمک تکواژهای منفی‌ساز ساخته می‌شوند (صفوی ۱۳۷۹، ص ۱۱۹):

باادب / بی‌ادب

اصولی / غیراصولی

بخرد / نابخرد

– هم‌آوا- هم‌نویسه(ها)^{۵۲}: گاهی اوقات چند واژه متفاوت، بی‌آنکه ارتباط معنایی داشته باشند، به یک صورت واحد نوشته و تلفظ می‌شوند، به طوری که در ظاهر شبیه یک واژه چند معنا به نظر می‌رسد. مانند دوش (=کتف)، دوش (در حمام)، دوش (=دیشب). این واژه‌ها هم‌آوا- هم‌نویسه نام دارند (همان، ص ۱۱۱). فرق میان چندمعنایی و هم‌آوا- هم‌نویسه‌ای در این است که، در چندمعنایی، با معانی مختلف یک واحد واژگانی

51) lexical opposition

52) homonyms

سروکار داریم که در تمام آنها یک رگه معنایی مشترک مشاهده می‌شود (مانند واژه سر)، اما، در هم‌آوا-هم‌نویسی، چند واژه مختلف با منشأ و ریشه متفاوت وجود دارند که هیچ‌گونه اشتراک معنایی ندارند. واژه‌های چندمعنا در فرهنگ یک مدخل واحد دارند اما برای هریک از واژه‌های هم‌آوا-هم‌نویسه معمولاً یک مدخل مستقل ارائه می‌شود.

ب) اطلاعات نوشتاری، همان‌گونه که در بخش ۳-۲-۱ مشاهده شد، برخی از واژه‌ها بیش از یک گونه نوشتاری دارند (اتاق / اطاق، اتومبیل / اتوموبیل). در چنین مواردی، در برخی از فرهنگ‌ها، هر دو (یا چند) گونه نوشتاری جداگانه مدخل می‌شوند اما تنها یکی از آنها تعریف می‌شود و دیگری (یا بقیه) به آن ارجاع داده می‌شود. در این میان، روش دیگری نیز وجود دارد که براساس آن می‌توان، از میان گونه‌های نوشتاری مختلف، یکی را به عنوان گونه معیار برگزید و مدخل نمود، و گونه‌های دیگر را، علاوه بر مدخل کردن و ارجاع به گونه معیار، در مدخل گونه معیار نیز به صورت اطلاع تکمیلی ذکر کرد.

ج) اطلاعات صرفی

- صورت(های) جمع در اسامی: اسامی قابل شمارش در فارسی به‌طور قاعده‌مند به وسیله تکواژهای جمع و عمدتاً -ها و -ان جمع بسته می‌شوند.^{۵۳} علاوه بر این، صورت‌های جمع دیگری نیز وجود دارد، مانند صورت‌های حاصل از افزودن تکواژهای -ات، -ین، -ون، و جمع‌های مکسر. این صورت‌ها را، چه در فرهنگ به‌طور مستقل مدخل شوند چه نشوند، می‌توان به عنوان اطلاع تکمیلی در مدخل اسامی مربوط ذکر کرد تا رابطه میان صورت مفرد و جمع واژه را به‌طور مستقیم نشان دهند.

- ستاک حال و گذشته در افعال: در برخی از فرهنگ‌ها، ستاک‌های حال و گذشته افعال به‌طور مستقیم مدخل و به صورت مصدری فعل مورد نظر ارجاع داده می‌شوند. در کنار این کار و به منظور دسترسی آسان‌تر کاربر، می‌توان این ستاک‌ها را به عنوان

^{۵۳} توزیع این تکواژها تابع قواعد خاصی است که ذکر آن در این مقاله نمی‌گنجد.

اطلاع تکمیلی در مدخل افعال مربوط ارائه نمود. در این صورت، بی‌قاعدگی‌های احتمالی میان ستاک‌های حال و گذشته افعال به سهولت به کاربر نشان داده می‌شود. برای مثال، در مدخل سوختن مشخص می‌شود که ستاک حال این فعل را طبق قاعده عام زبان فارسی با حذف تکواژ گذشته ساز /t/ از ستاک گذشته سوخت نمی‌توان به دست آورد: *سوخت^{۵۴}، بلکه ستاک حال آن سوز است. به این ترتیب، اطلاعات صرفی مفیدی مستقیماً در اختیار کاربران فرهنگ قرار می‌گیرد.

— صورت‌های اشتقاقی: از بسیاری واژه‌های فارسی صورت‌هایی مشتق می‌شود که توسط کاربران به کار می‌روند اما، چون تابع قواعد عام زبان و به لحاظ معنایی نیز شفاف‌اند، نیازی نیست که در فرهنگ مستقلاً مدخل شوند، بلکه می‌توان آنها را به عنوان اطلاع تکمیلی در مدخل واژه پایه ذکر کرد. برای مثال، واژه بی‌خاصیتی در مدخل بی‌خاصیت به عنوان صورت مشتق از آن ذکر می‌شود و مدخل کردن آن لازم نیست. به این ترتیب، ضمن ارائه اطلاعات صرفی لازم، به میزان قابل توجهی از حجم فرهنگ نیز کاسته می‌شود.

— تکواژگونه‌ها^{۵۵}: برخی از تکواژها در زبان به صورت‌های گوناگون متبلور می‌شوند که معمولاً با تمایزات تلفظی و نوشتاری همراه است. این صورت‌ها را تکواژگونه‌های یک تکواژ واحد می‌نامند. برای مثال، تکواژ خاموش، با توجه به بافت و ملاحظات سبکی، ممکن است به چهار صورت خاموش، خامش، خموش و خمش به کار رود. معمولاً هر کدام از این تکواژگونه‌ها جداگانه در فرهنگ مدخل می‌شوند اما تنها یکی از آنها تعریف می‌شود و بقیه به آن ارجاع داده می‌شوند. در کنار این کار، می‌توان در مدخل گونه تعریف شده، به عنوان اطلاع تکمیلی، گونه‌های دیگر را نیز ذکر کرد و ارتباط میان آنها را به طور مستقیم نشان داد.

(۵۴) از علامت * برای نشان دادن غیردستوری بودن واحدهای زبانی استفاده می‌شود.

۴ نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشاهده شد، امروزه از دستاوردهای حوزه‌های مختلف معناشناسی، صرف، نحو، آواشناسی و واج‌شناسی، کاربردشناسی، زبان‌شناسی پیکره‌ای، زبان‌شناسی رایانه‌ای، زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی و جامعه‌شناسی زبان، در تدوین فرهنگ استفاده می‌شود. به همین دلیل، خواه فرهنگ‌نویسی را زیرشاخه‌ای از زبان‌شناسی بدانیم خواه آن را رشته‌ای مستقل در نظر بگیریم، در اصل این قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌شود که، در تمامی مراحل تدوین فرهنگ، نقش زبان‌شناسی چنان پررنگ است که به هیچ‌روی نمی‌توان منکر آن شد یا آن را نادیده انگاشت. مراجعه به فرهنگ‌های امروز زبان فارسی و بررسی بخش‌های گوناگون آنها نیز بهره‌گیری فرهنگ‌نویسان از دستاوردهای زبان‌شناسی را نشان می‌دهد. اما هنوز هم در برخی از فرهنگ‌ها دیدگاه سنتی غالب است، در حالی که نگارنده بر این باور است که، برای تدوین هر نوع فرهنگ معتبر، فرهنگ‌نویس باید، علاوه بر برخورداری از دانش تخصصی لازم، با مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی و آخرین دستاوردهای حوزه‌های مختلف آن نیز آشنا باشد تا حاصل کار، چه به لحاظ نظری چه به لحاظ فنی و عملی، مطابق با اصول فرهنگ‌نویسی روز دنیا و نیازهای کاربران امروز باشد.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، فاطمی، تهران.
ثمره، یدالله (۱۳۸۱)، آواشناسی زبان فارسی، آواها و ساخت آوایی هجا، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله‌ زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۶.
دیهیم، گیتی (۱۳۷۹)، فرهنگ آوایی فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
سامعی، حسین (۱۳۶۸)، «راهی که تا امروز پیموده‌ایم»، آدینه، ش ۳۳، ص ۷۲-۷۹.
شفایی، احمد (۱۳۶۳)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، نوین، تهران.
صفوی، کورش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، حوزه هنری، تهران.
فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۳.
عاصی، مصطفی (۱۳۷۹)، «از پیکره‌زبانی تا زبان‌شناسی پیکره‌ای»، مجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس

زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ص ۴۸۴-۴۹۵.
کیپفر، باربارا آن (۱۳۷۲)، «پیکره زبانی در فرهنگ‌نگاری»، ترجمه حسن هاشمی میناباد، ادبستان، ش ۴۵، ص ۷۳-۷۵.

- Gouws, R. H. (2004), "State-of-Art Paper: Lexicology and Lexicography, Milestones in metalexigraphy", P. V. STERKENBURG (ed.). *Linguistics Today, Facing a Greater Challenge*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/ Philadelphia, pp. 187-205.
- HARMANN, R. R. K. (1983), *Lexicography: Principles and Practice*, Academic Press, London.
- _____. and JAMES, G. J. (1998), *Dictionary of Lexicography*, Routledge, London and New York.
- JACKSON, H. (2002), *Lexicography, An Introduction*, Routledge, London and New York.
- KIPFER, B. A. (1984), *Workbook on Lexicography*, A. Wheaton & Co. Ltd. Exeter.
- LANDAU, S. I. (1984), *Dictionaries: The art and Craft of Lexicography*, Cambridge University Press, Cambridge.
- MALMJAER, K. (1991), *The Linguistic Encyclopedia*, Routledge, London and New York.
- SINCLAIR, J. (1984), "Lexicography as an Academic Subject", R. R. K. HARMANN (ed.), *L'exeter 83 Proceedings*, Max Niemeyer, Tübingen, pp. 3-12.
- SINGLETON, D. (2000), *Language and the Lexicon: an Introduction*, Arnold, London.
- SVENSEN, B. (1993), "Dictionary Project", R. R. K. HARMANN (ed.), *Lexicography: Critical Concepts*, Vol. 1, Routledge, London and New York, pp. 97-108.
- TAHERIAN, A. (1998), "Lexicography and Lexicocomputing in the Persian Language, with special reference to Lexicocomputing", R. R. K. HARMANN (ed.), *Lexicography: Critical Concepts* (2003), Vol. 2, Routledge, London and New York, pp. 211-217.
- ZGUSTA, L. (1971), *Manual of Lexicography*, Mouton, The Hague.

